بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

30/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ»

**ادله برائت**

**بحث سندی پیرامون روایت عبدالاعلی**

خب در مورد روایت عبد الاعلی در مورد متنش صحبت شد و در مورد سندش این بود که مراد از عبد الاعلی در این سند چه کسی است. ما عرض کردیم که طبق آن مطلبی که ما می گفتیم که عبدالاعلی بن اعین با عبد الاعلی مولی آل سام یکی هستند که خب مطلب واضح است. اما بنا بر تعدد مورد بحث است که بنابر تعدد، حالا بنابر وحدت یک بحث این است که دلیل بر وثاقت آنها چیست؟ هم روایت صفوان از عبدالاعلی است که دلیل بر وثاقتش است بنا بر وحدت دیگر مشکلی ندارد مشخص است که مراد از عبد الاعلی در این طبقه عبد الاعین مولا آل سام است. هم اکثار روایاتی که در موردش هست در حدی است که بشود آن را توثیق کرد. اما اگر جدا جدا باشند اولا آیا می شود توسیخ کرد یا نمی شود توسیخ کرد اینها را. سخت است جدا جدا اینها را اگر یکی ندانستن چون اینها انقدر زیاد شاید نباشد که مطمئن بشود که هر دو عنوان ثقه هستند به خصوص اگر عبدالاعلی مطلق را اگر کسی این حرف را بزند که شاید عبدالله مطلق شخص سومی هم باشد که دیگر باز روشن تر. تعداد روایت های اینها مجموعا مثلا شاید بیست سی تا عبد الاعلی بن اعین داشته باشد سی چهل تا عبد الاعلی مولی آل سام داشته باشد با هم دیگر حساب کنیم یک چیزی حدود شصت هفتاد تا شاید داشته باشیم و خوب است این مقداری است که می شود توثیق کرد. ولی جدا جدا بودن مشکل است. فقط می ماند اینکه چه جوری می شود اینها را،

راه حل های دیگری برای توثیق وجود دارد یکی اینکه عبد الاعلی بن اعین را بعضی ها گفته اند چون در رساله عددیه شیخ مفید هست و رساله عددیه مربوط به خلاصه کسانی است که ناطریق اند و رؤسا الحلال و الحرام الذین لا طریق الی ذنب واحد منهم امثال اینها است پس عبد الاعلی بن اعین ثقه است. ما در جای خودش این مطلب را بحث کردیم در فرمایش حاج آقا در صوم این مطلب هست. ملاحظه بفرمایید آدرسش را دقیق نمی دانم ولی این بحث قسمت هایی که من یک مقداری ویرایش کردم هم بعضی جاهایش یک مقداری اضافه و کم کردم توی تکه ای که اضافه و کم کردم مراجعه بفرمایید مطلب هم مطلب حاج آقا بوده است و یک کمی عبارت ها را تغییرات داده ام. محصل مطلب این است که در مورد رساله عددیه این هست که در رساله عددیه، اولا خود شیخ مفید در چه مقام آن توثیقات را آورده است. اصلا آن چیزی که به عنوان توثیق ذکر می شود. ایشان می گوید که احادیث عدد را آدم های ضعیف نقل کرده اند ولی احادیث رؤیت را آدم های ثقه نقل کرده اند. آیا معنایش این است که احادیث رؤیت را فقط آدم های ثقه نقل کرده اند؟ در این مقام است اینجمله؟ یا می خواهد بگوید که آدم های ثقه این احادیث را نقل کرده اند و نقل آدم های ضعیف در کنار نقل آدم های ثقه نقل آنها را که تضعیف نمی کند این جور نیست که نقل آن ها را

تضعیف کند. بنابراین خود آن جایگاهی که این عبارت به کار رفته است همچین ظهوری ندارد که در مقام حصر است که بخواهد بگوید که فقط افرادی که دارای آن اوصاف هستند احادیث رؤیت را نقل کرده اند و در مقام بحث رجالی نیست که اگر اینجور باشد ما از کجا بفهمیم و امثال اینها. مفروق عنه این است که یک سری افراد، بزرگان، فقها و امثال اینها حدیث رؤیت را نقل کرده اند و بعد شروع می کند روایت های رؤیت ها را آوردن. فرض کن چهل تا روایت از رؤیت باشد همین که سی تا از این روایت ها بیست تا از این روایت ها دارای آن اوصافی باشند که ایشان ذکر کرده است برای آن هدفی که ایشان دارد کافی است به تعبیر دیگر ایشان می خواهد بگوید که حدیث عدد را فقط آدم های ضعیف نقل کرده اند ولی حدیث رؤیت را آدم های ثقه نقل کرده اند. این در قبال حدیث عدد ست که می خواهد بگوید که راوی هایش ضعیف است این راوی هایش ضعیف نیستند نه اینکه هیچ راوی ضعیف ندارد راوی هایش منحصر به ضعیف نیستند در این مقام. یعنی آدم های ثقه این حدیث را نقل کرده اند اما اینکه هر کسی این حدیث را نقل کرده است ثقه است یا هر کسی را که من ذکر می کنم این ثقه است؟ اولا در این مقام نیست ذاتا و ظهور بدوی ندارد و این غفلت شده است از اینکه در چه مقامی این عبارت به کار رفته است که از آن حذف فهمیده اند. ثانیا خارجا ما می دانیم این اوصافی که ایشان گفته است در مورد افرادی که در این رساله عددیه ذکر شده اند صادق نیست. می گوید الرؤسا مأخوذ عنهم الحلال و الحرام. افراد زیادی در این روایات وارد شده اند و اسمشان در هیچ جای دیگر وارد نشده است. تنها در اینجا این رؤسای مأخوذ عنهم الحلال و الحرام آیا می شود اصلا در هیچ جایی اسمش وجود نداشته باشد؟ و هم اصحاب الاصول المشهوره و المصنفات المعروفه. از اصول مشهوره باشد، مصنفات معروفه باشد اصلا شرح حالشان در کتب مربوط به فهارس کتب نیامده باشد اصلا کتاب نسبت نداده باشند فرضا از اینکه کتاب مشهوری باشد. پیدا است که اینجور نیست. این ناظر به افراد معروفی مانند احمد بن مسلم و امثال اینها هستند و الفقهاء الاعلام و امثال اینها، اینها اوصافی که ذکر کرده اند قطعا در مورد همه آن افراد صادق نیست و خود همین می رساند که مراد از این عبارت اصلا آن برداشتی نیست که برداشت کرده اند. ببینید گاهی اوقات اینجوری تعبیر می کنند می گویند که کأنه یک عامی است که تخصیص خورده است. اینجوری نقض ها را پاسخ می دهند. پاسخ مطلب این است که یک عبارتی تعبیر کردن در حالی که واضح است این عبارت در مورد این افراد صادق نیست این خودش قبیح است. شما بگویید همه شما آدمها، یک عده ای نشسته اند اینجا و بگویید همه شما آدم ها مجتهد هستید. همه کسانی که اینجا نشسته اید مجتهد هستید. نصف آنها اصلا سواد ندارند قبیح است این جمله. بله گاهی اوقات از باب اگر مراد از همه هم مبالغه باشد خب صحیح است ولی اگر از باب استیعاب عرفی هم باشد دیگر استدلال به آن نمی شود کرد. چون فرض این است که مراد را شما استیعاب حقیقی می خواهید بگیرید. استیعاب حقیقی بگیرید در حالی که روشن است که این اوصاف در مورد یک عده ی زیادی از آنها نیست قبیح است به کار بدن این جمله. این خودش کاشف از این است که یا در مقام استعاب عرفی است این یک. یا اصلا در مقام استیعاب نیست که ما می خواهیم این را بگوییم که در مقام استیعاب نیست و می خواهد بگوید که تمام آدم های ثقه احادیث رؤیت را نقل کرده اند

نه هر کسی که این حدیث را نقل کرده است ثقه است. بر خلاف احادیث عدد که آدم های ثقه آن ها را نقل نکرده اند و آدم های ضعیف نقل کرده اند.

سوال: احادیث رؤیت و عدد را یک توضیح کوچکی می دهید؟

پاسخ: در بحث صوم یک بحثی است که آیا ماه رمضان ملاک رؤیتش به رؤیت هلال هست یا ماه رمضان همیشه سی روز است و هیچ وقت کم نمی شود. این یک بحث قدیمی بوده است که خود شیخ مفید یک زمان طرفدار عدد بوده است و سپس طرفدار رؤیت شده است و امثال اینها. رساله هایی در رد هم دیگر می نوشته اند. مرحوم سید ابن طاووس در اقبال اشاره به این داستان و کتاب هایی که برای هم نوشته اند کرده است. عبارتی از شیخ مفید در آن زمانی که طرفدار عدد بوده است را آورده است و خیلی بحث مهمی در آن عصر ها بوده است که بعد از زمان شیخ طوسی دقیقا این بحث دیگر تمام شده است. یعنی با این رساله عددیه شیخ مفید که تقریبا آخرین رساله اش است که نوشته است. و بعد از آن شیخ طوسی در تهذیب و اینها دیگر بحث رؤیت و عدد چندان مطرح نبوده است. شیخ مفید این رساله عددیه را که نوشته است ابتدا احادیث عدد را می آورد و میگوید که راوی های احادیث عدد آدم های ضعیفی هستند و اشکالات سندی می کند و اشکالات دیگر مطرح می کند و می گویند راویان حدیثان رؤیت و هم الرؤساء حلال و الحرام و شروع می کند اسم بردن حدود سی چهل روایت را یا صریحا روایت را نقل می کند یا اسم راوی آن ها را می آورد شاید حدود چهل نفر باشند. از این چهل نفر شاید بیست نفرشان از بزرگان و ثقات و امثال اینها هستند که در وثاقتشان بحثی نیست. یک عده دیگری این وسط وجود دارند که اینها بحث وثاقتشان وجود دارد که خواسته اند از این راه توثیق کنند که عرض کردم این توثیق به درد نمی خورد.

سوال: وقتی عبد الاعلی جزو همین افرادی باشد که راویان رؤیت باشند دیگر خود همین کفایت می کند دیگر؟

پاسخ: بحث این است که روایت معنایش چیست. آیا معنایی که ایشان می خواهد بگوید در این مقام هست که همه کسانی که حدیث رؤیت را نقل کرده اند یا همه کسانی که من نقل می کنم که حدیث رؤیت را نقل کرده اند این اوصاف را دارند یا کسانی که این اوصاف را دارند حدیث رؤیت را نقل کرده اند؟ نه انحصارا آنها. در مقابل احادیث عدد که این را می خواهد بگوید آدم های ضعیف نقل کرده اند. این مطلب را توجه بفرمایید اینجور نیست که مطالبی را که نقل می شود فقط ثقات نقل کنند و نقل ضعفاء نقل نشود. و اصلا هم ذکر نقل ضعفاء در کنار نقل ثقات مضعف آنها که نیست مقوی آنها است. بنابراین اینجور نیست که ایشان اگر خبری را ضعیف بداند نباید نقل کند چرا نباید نقل کند؟ باید نقل کند. آن مقوی قضیه است. و امثال اینها. و این نکته را عرض کنم که ما ها الآن رساله عددیه را به عنوان یک مصدر رجالی گرفته ایم و می گوییم اگر این نباشد مصدر رجالی نمی تواند باشد. این را مفروق عنه گرفته ایم که این در مقام توثیق هست و امثال اینها. نه، این در مقام توثیق نیست این اصل مطلب می گوید ببینید اینها نقل کرده اند. عده ای از کسانی که شیخ مفید نقل می کند اشخاصی هستند که مسلم است وثاقتشان و افراد ثابت الوثاقه ای که آنجا وجود دارند همین مقدار کافی هست برای ذکر

آن. شما ممکن است بگویید که اگر این جدا نکرده باشد چه فایده ای بر این عبارت مترتب می شود خب همه می دانستند نیازی نبوده است که جدا کنند. نمی خواهم بگویم عبد الاعلی بن اعین را می دانسته اند ثقه است یا نیست. در اینکه آن بیست نفرشان قطعا ثقه هستند همه می دانستند. که محمد بن مسلم ثقه است که محمد بن قیس دجلی ثقه است افرادی که الآن یادم نیست نامشان را. یک عده از معاریف ثقات در آنجا واقع هستند این مقدار کافی است برای اینکه شیخ مفید به هدف خودش برسد. خب این یک مطلب. عرض من این است که نه ذاتا این عبارت ظهور دارد در معنای اینکه همه اشخاصی را که ذکر می کنم ثقه است. اگر ذاتا هم ظهور داشته باشد به قرینه اینکه قطعا این اوصاف در مورد همه آنها صادق نیست باید به این معنا حملش بکنیم.

پس از این راه نمی شود توثیق کرد عبد الاعلی بن اعین را. اما آقای حائری اینجا از همین راه رساله عددیه عبد الاعلی بن اعین را توثیق کرده است اما عبدالاعلی مولی آل صام را چطوری توثیق کنیم؟ گفتیم عبد الاعلی مولی آل سام یک روایتی وجود دارد که صفوان نقل کرده است از عبد الاعلی فقط مشکلش این است که نقل صفوان هم دلیل بر وثاقت مروی عنه است ولی مشکل این است که دلیل نداریم که مراد از این عبد الاعلی که صفوان از او نقل می کند کیست؟

صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ عَنْ ظَهْرِ غِنًی

در کافی جلد چهار صفحه صفحه 26 حدیث 1 وارد شده است. خب اینکه معلوم نیست عبد الاعلی

سوال: یکی از این دو تا است یا یکی غیر از این دو تا است؟

پاسخ: یکی از این دو تا است ولی کدام آنها است ممکن است همان عبد الاعلی بن اعین باید که ما از رساله عددیه وثاقتش را استفاده کردیم عبد الاعلی مولا آل سام نباشد. خب این مطلبی که ایشان فرمودند ولی این روایت صفوان از عبد الاعلی قطعه ای از یک روایت مفصل تر است که آن روایت مفصل تر را در تحف العقول آورده است. متنش هم این است.

**قال عبد الاعلی کنت فی حلقه بالمدینه فذکروا الجود فأکثروا فقال رجل منها یکنی ابادلین ان جعفرا و انه لولا انه ضم یده**

انه یعنی الرجل الکامل. انه خبرش مقدم است.

**و انه رجل أی رجل**

خیلی مرد بزرگی است.

**لولا انه ضم یده**

می دانید که آدم بخیلی است. نم پس نمی دهد به تعبیر معروف. بعد عبد الاعلی خدمت امام صادق می آید

**فقال لی ابوعبدالله علیه السلام تجالس** **اهل المدنیه قلت نعم قال فما حدّثت بلغنی**

آن چیزی که شنیده ای برای من بگو داستان چیست.

**فقصصت علیه الحدیث**

ماجرا را تعریف کردم.

**فقال علیه السلام ویح ابی دلین انما مثله مثل الریشه تمر بها الریح فتطیرها ثم قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل معروف صدقه**

این تحف العقول مصحح اش در حاشیه می گوید که ظاهرا مراد از عبد الاعلی، عبد الاعلی مولا آل سام هست به قرینه اینکه عبد الاعلی مولا آل سام مناظره می کرده است و امثال اینها. و در روایتی در موردش است که خلاصه از امام سوال کرده است که آیا نهی از مناظره من را هم در بر می گیرد یا خیر؟ حضرت گفته اند که تو نه. آن کسانی که وقتی زمین می خورند دیگر نمی توانند بلند بشوند آنها منهی است. تو که زمین هم بخوری دوباره بلند می شوی مشکلی ندارد. مناظره برای کسانی که قوت علمی ندارند آن منهی است. می گوید این را قرینه قرار دادند برای اینکه این عبد الاعلی، عبد الاعلی مولی آل سام است. خب اگر یک کسی این قرینه را بپذیرد و نقل آن را در تحف العقول کافی بداند برای روشن شدن مراد از عبد الاعلی فهو، و الا این روایت قرینه ای برای اینکه مراد از عبد الاعلی کیست در موردش وجود ندارد. خب این تمام.

این نکته را هم ضمیمه کنم اینکه، حالا این را هم یادم رفت بگویم ممکن است این را هم مؤید قرار بدهیم که از عبد الاعلی مولی آل سام روایاتی وارد شده است که خلاصه مطالبی که مردم می گویند را خدمت امام عرضه داشته است.

**عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نُرْوَی عِنْدَنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُبْغِضُ الْبَیْتَ اللَّحِمَ فَقَالَ ع کَذَبُوا**

کافی جلد 6 صفحه 308 رقم 5 محاسن جلد 2 صفحه 461 رقم 411. این یک. یکی دیگر هست

**عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی مَوْلَی آلِ سَامٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ یَرْوُونَ أَنَّ لَکَ مَالًا کَثِیراً فَقَالَ مَا یَسُوؤُنِی ذَاکَ**

کافی جلد 6 صفحه 438 رقم 8.

ولی این مؤیدات کافی نیست چون هم عبدالاعلی بن اعین حدیث یرویه الناس را خدمت امام عرضه داشته است و هم عبد الاعلی مولی آل سام. فقط اختصاص به عبد الاعلی مولی آل سام ندارد. که البته ما این را قرینه قرار می دادیم که اینها یکی هستند ولی اگر کسی این را نپذیرد این مؤید این است که .... مؤید خوبی نیست.

علی ای تقدیر بحث وابسته به این است که ما عبد الاعلی مولی آل سام را با عبد الاعلی بن اعین یکی بدانیم یا ندانیم. ما که یکی می دانیم بحثی نیست هم به خاطر اکثار روایت و هم به خاطر روایت صفوان. تمام.

خب روایت های دیگری هم در بحث ما هست و این روایت ها را بخوانم و بحث را تمام کنم. غالبا از نظر سندی مشکل دارد. یک روایتی است در بصائر الدرجات و من از روی کامپیوتر نوشتم نشد این چاپ جدید بصائر را مراجعه کنم و بعضی عبارت هایش شاید در این چاپ فرق داشته باشد. عبارت این هست که

**ابن محبوب عن ابن اسحاق بن غالب**

این باید ابن اش زیاد باشد باید اسحاق بن غالب باشد. اسحاق بن غالب به نظرم توثیق شده است. ابن محبوب عن ابن اسحاق که ابن اش هم باید زائد باشد و در بصائر الدرجات به این شکل نقل شده است. نشد نگاه کنم احتمالا باید نسخه معتبر ابن اش حذف شده باشد. ولی در مختصر البصائر چاپ مشتاق مظفر صفحه 258 اسحاق بن غالب به سندش از حسن بن محبوب از اسحاق بن غالب نقل شده است که خلاصه چیز هست. سند هم معتبر است این روایت و سند هم از جهت سندی معتبر است.

**قال مضی رسول الله صلی الله علیه و آله و خلّف فی أمّته کتاب اللّه و وصیّه علی بن ابی طالب**

و بعد در مورد شأن امام و امام حجت خدا بر روی زمین است و امثال اینها یک عبارتی را آورده است. بعد قطعه ای که مربوط به بحث ما است این هست

وَ لَا یَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا یَرِدُ من ملتبسات الوحی و مصیبات السنن

در مختصر البصائر معمیات دارد. که نسخه بدلی هست در و باید همان هم باشد. معمیات السنن. سننی که مشخص نیست. معما است و پنهان. آن ملتبسات الوحی تناسبش با آن است.

**مُشَبِّهَاتِ الْفِتَنِ**

فتنه هایی که مشتبه است که حق خودش چیست و باطل چیست و اینها. یعنی یک سری در مورد وحی بعضی مطالب هست که آیا وحی چیست و چی نیست. هم می تواند ناظر به این باشد که چیزهایی که در مورد اینکه از وحی است یا از وحی نیست ملتبس است؟ ما یلتبس کونه من الوحی أو غیر الوحی؟ این را امام تشخیص می دهد که چه چیزی از وحی است و چه چیزی نیست. نه، چیزی که از وحی است ولی مفادش ملتبس است. که اشاره به «**منه آیات محکمات و اخر متشابهات**» که امام علیه السلام به متشابهات وحی عارف هست و او هست که خب روایات زیادی داریم که نحن راسخون فی العلم. راسخون در علمی که عارف به از جهت روایات ما مسلم هست که در آیه شریفه راسخون فی العلم، راسخون فی العلم عطف به الله است. و راسخون در علم هم متشابهات آیات را می دانند. و این هم در همان راستا است که امام علیه السلام می تواند معنایش این باشد. متشابهات وحی را می شناسد. خب حالا ادامه اش

**و لم یکن الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون و تکون الحجة من الله علی العباد بالغه**

 که توضیح دادم در جلسه قبل که تطبیق این مطلب بر نصب امام به چه شکل است. دو بیان در موردش در جلسه قبل گذشت. این هم یک روایت.

یک روایت دیگری در مورد این مطلب که باز هم بر امامت تطبیق شده است. البته عرض کردم این ها تطبیقش بر امامت خودش الزاما به معنای این نیست که بر غیر امامت تطبیق نمی شود ولی ما عرضمان این هست که یضلّ خودش ظهور در تعمیم ندارد. یضلّ یعنی گمراه کردن و گمراه کردن چه ادعایی داریم که معنای دیگر بکنیم. یضل یعنی خدا هیچ کسی را گمراه نمی کند مگر اینکه آن چیزهایی که وسیله هدایت هست برای او بیان کند. حالا وسیله هدایت یا نصب امام است یا وسیله هدایت آن بیان احکام است که انسان به وسیله آنها هدایت می شود و الا اگر آنها نباشد انسان گمراه می شود. اصلا ربطی به نمی دانم آن بیانات دیگری که مراد از اضلال اجرای احکام ضلالت و امثال اینها نیست و ربطی به بحث های ما ندارد.

**عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ ع إِنَّ أَبَاکَ أَخْبَرَنَا بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ**

ابی الحسن مراد امام کاظم علیه السلام هست.

**مِنْ بَعْدِهِ فَلَوْ أَخْبَرْتَنَا بِهِ**

چقدر خوب است که تو هم ما را خبر بدهی. ای کاش تو هم به ما خبر بدهی.

**فَأَخَذَ بِیَدِی فَهَزَّهَا**

دست من را گرفت و تکون داد

**ثُمَّ قَالَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ**

نگران نباش.

**مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ**

در زمان خودش امام را برایتان تعیین می کنم نگران تعیین امام نباشید. **ٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ**

این هم روایتی دیگر.

یک روایت دیگر که آن هم در مورد امامت است. قبل از اینکه این روایت را بخوانم این روایت سه متن دارد. هر متن آن نسبت به متن قبلی یک مقداری تفصیلی تر است. اصل این روایت در مورد این هست که یک سری شواهدی حالا در این روایت که می گوید که کأنه روایاتی وارد شده بوده است در اینکه بعد از امام هادی علیه السلام سید محمد امام هست. ولی بعد کأنه امام چیز نشد. ظاهرا اینجور نبوده است که اینها یک روایاتی در امامت است. روایاتی در مدح و فضیلت سید محمد وارد شده بوده است این ها از آن روایات برداشت کرده بودند که این سید محمد امام است. خودش هم خیلی شخص با فضیلتی بوده است. و برداشت ها همه این بوده است که سید محمد امام هست. ولی خب سید محمد در زمان امام هادی علیه السلام از دنیا می رود و امام حسن عسکری بعد از ایشان امامت را عهده دار می شوند. حالا یک بحث هایی هست که آیا سید محمد بزرگتر بوده است یا امام عسگری بزرگتر بوده و اینها من وارد آن بحث ها نمی خواهم بشوم. ابی جعفر که در این روایات می خوانیم مراد سید محمد است. حالا نقل کافی جلد 1 صفحه 328 رقم 12 که ارشاد از او نقل می کند کوتاهترین نقل این روایت است. خیلی ملخص است.

**قَالَ کَتَبَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ فِی کِتَابٍ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِی جَعْفَرٍ**

یعنی بعد از اینکه ابی جعفر که محمد باشد از دنیا رفت حالا دیگر خلف، امام چه کسی است شما تصورتان این بود که سید محمد امام هست این هم که از دنیا رفت.

**وَ قَلِقْتَ لِذَلِکَ**

این بحث بداع در روایات ما بر این قضیه تطبیق شده است. بداع که توضیح دادم که مراد از بداع این است که آن چیزی که مردم انتظار داشتن همه تصور می کردند که دیگر سید محمد است دیگر. در مورد امام بودن سید محمد همه تردیدی نداشتند. یعنی خلاف آن چیزی که انتظار می رفت تحقق پیوستن. بداع یعنی این معنا.

**أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِی جَعْفَرٍ وَ قَلِقْتَ لِذَلِکَ فَلَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ وَ صَاحِبُکَ بَعْدِی أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِی**

خب این روایت

**عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ شَاهَوَیْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ**

نمی دانم کیست و خصوصیتش چیست اسحاق بن محمد در این سند اسحاق بن محمد نخعی است که در نقل غیبت طوسی هم به او تصریح می کند. علی بن محمد، علی بن محمد کلینی علان هست که در دو نقل دیگر علان کلینی این مطلب را نقل کرده است و در وثاقتش بحثی نیست ولی خود آن اسحاق بن محمد تضعیف شده است. و شاهویة بن عبدالله الجلاب را هم نمی شناسم. خب این یک روایت.

این روایت را یک مقداری مفصل ترش را در اثبات الوصیه صفحه 246 آورده است

می گوید علان الکلینی عن اسحاق بن اسماعیل نیسابوری قال حدثنی شاهویة بن عبدالله الجلاب

من احتمال زیاد می دهم تعبیری که علان داشته است اسحاق بوده است و این اسحاق را اشتباهی به اسحاق بن اسماعیل نیسابوری تطبیق داده شده است در حالی که مراد همان اسحاق بن محمد نخعی است که در نقل غیبت طوسی هم اسحاق بن اسماعیل نیسابوری تصریح شده است. این باید غلط باشد در اثبات الوصیه. خب نقل اثبات الوصیه یک کمی مفصل تر است. شاهویة بن عبدالله الجلاب می گوید که

**کنت رویت دلائل کثیر عن ابی الحسن علیه السلام فی ابنه محمد**

من فکر می کنم مراد از دلائل کثیر چیزهایی بوده است که اینها خیال می کردند دلالت بر امام دارد. روایاتی در فضیلت سید محمد بوده است و امثال اینها این روایت هایی که در مدح و فضیلت سید محمد بوده است اینها را دلیل بر امامت می گرفته اند.

**فلما مضی بقیت متحیرا و خفت ان اکتب فی ذلک فلا ادر ما یکون**

نمی فهمم چه می شود و خیلی نگران بود.

**فکتبت اسئل الدعاء فخرج الجواب بالدعاء لی و فی آخر الکتاب اردت ان تسئل .....الخرف و قلعت**

قلعت است که باید غلبت باشد که در همان نقل کافی و غیبت شیخ طوس غلبت است وغلبت هم باید درست باشد.

**فلا تقطع**

در همان نقل کافی و غیبت شیخ طوسی

اثبات الوصیه 246

روایت بعدی سعد عن علی بن محمد الکلینی عن اسحاق بن محمد النخعی عن شاهویة بن عبدالله الجلاب که این از همه مفصل تر است.

**قال کنت رویت عن ابی الحسن العسکری (علیه السلام را من می گویم) فی ابی جعفر ابنه روایات تدلّ علیه فلما مضی ابو جعفر قلقت لذلک و بقیت متحیرا لا اتقدم و لا اتأخر و خفت ان اکتب الیه فی ذلک فلا ادری ما یکون. فکتبت الیه اسئله الدعاء و ان یفرج الله تعالی عنا فی اسباب من قبل السلطان**

حالا دعایش را هم هم توضیح داده است.

**کنا نهتم؟؟ (نقتم) بها فی غلماننا**

بعضی از غلام های اینها مشکلی برایشان پیش آمده است دعا برای آنها.

**فرجع الجواب بالدعاء و رد الغلمان علینا و کتب فی آخر الکتاب اردت ان تسأل ان خلف بعد موضی ابی جعفر و قلقت لذلک فلا تقتم فان الله لا یضل قوما بعد اذ هداهم.**

که این غیبت طوسی صفحه 200 الثاقب فی المناقب صفحه 548 رقم 490 که به صورت محرف سندش نقل شده است. بنابراین از این مجموعه در اینکه این ان الله لا یضل قوما در مسئله امامت وارد شده است بحثی درش نیست. یعنی یکی از مصادیق روشنش بحث امامت است خب روایت های متعدد در ذیل آن وارد شده بود که بعضی هایش هم از جهت سندی مسلم هست. ما عرض کردیم این روایت شاهد بر انحصار نیست. ولی اصل خود تعبیر، تعبیری نیست که بشود از امامت و آن چیزهایی که مربوط به اضلال و هدایت انسان ها است آنها را در بر بگیرد. خب یک نکته ای اینجا عرض کنم و بحث را ببندم. آن این است که در مورد این که آیا می شود بر این آیه استدلال کرد یک تقریب دیگری وجود دارد، این تقریب را ملاحظه بفرمایید. شأن نزول این آیه را فقط من اشاره می کنم توضیحش باشد برای فردا انشاءالله. بعضی شأن نزول ها در مورد این آیه ذکر شده است به کتب تفسیر مراجعه کنید این شأن نزول ها ممکن است دلیل گرفته شود بر اینکه این آیه مربوط به بحث برائت هست و آن را ملاحظه بفرمایید در موردش انشاءالله شنبه صحبت می کنیم. این بحث تمام است و بحث خاصی ندارد. می رویم آیه بعدی

قُلْ لٰا أَجِدُ فِی مٰا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلیٰ طٰاعِمٍ یَطْعَمُهُ

آن هم بحث زیادی ندارد و ما میرویم به حدیث حج به ترتیبی که کفایه بحث کرده است. روایات دیگر قل لا اجد یک صحبت مختصری می کنیم و می رویم انشاءالله

عمده اش این روایات که بحث مفصل دارد حدیث رفع است

که مفصل ترین بحث ها حدیث رفع است دلالتا و سندا که ...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد